



رنسانس شیعه

مروری بر مواجهات ما با جهان غرب در ایران معاصر

مفتوقو با حجت‌الاسلام دکتر احمد رهدار^۱

اشاره

دوره‌ی صفویه برای آنان که در گفتمان انقلاب اسلامی نفس می‌کشند گرفته تا آنان که سرستیز با ملت ایران دارند مهم است. درباره‌ی آن صاحب‌نظران مختلف سخن‌ها گفته‌اند، بیشتر مدح کرده‌اند و عده‌ای نیز ستیز کرده‌اند. اما به نظر می‌رسد کسی از آن دوره با نام رنسانس یاد نکرده باشد. این هم ادعایی است! و نشان از اهمیت این دوره در ذهن مدعی دارد. حجت‌الاسلام دکتر احمد رهدار صفویه را آغاز تاریخ معاصر می‌داند در نتیجه ریشه‌ی مناسبات تحولات این پانصدسال اخیر را تحولی می‌داند که در صفویه اتفاق افتاده است. با مدعی بر سر ادعای خویش به گفتگو نشستیم. البته به دنبال موضوع مهم دیگری نیز تحت عنوان مواجهه‌ی ایران با غرب و غرب زدگی نیز بوده‌ایم.

۱ تاریخ معاصر ایران از چه زمانی شروع شده است و آغاز غرب‌زدگی ما در تاریخ معاصر را از چه زمانی می‌دانید؟

در مورد شروع دوره‌ی تاریخ معاصر ایران، در بین محققان تاریخ توافقی نیست. برخی آغاز تاریخ معاصر ایران را از دوران مشروطه به بعد و برخی عقب‌تر از آن مثلاً از نهضت تنباکو و بعضی از ابتدای قاجار می‌دانند. به نظر من تاریخ معاصر برای هر قومی آخرین نقطه‌ی عطف کلانی است که در تاریخ آن قوم اتفاق افتاده و افق دید آن قوم را عوض کرده است.

چند تحول بزرگ در ایران رخ داده است، که می‌توانیم آن‌ها را جزء نقاط عطف تلقی کنیم؛ یکی ورود اسلام به ایران است که افق ایران را عوض کرد و ایران از فضای زرتشتی وارد فضای اسلامی شد. دیگری سقوط بنی عباس در سال ۶۵۶ هجری قمری است که باعث شد ایران از لحاظ جغرافیایی و حتی به تبع آن از لحاظ فکری از امپراتوری متمرکز اسلامی سنی جدا شود. البته نتیجه‌ی این جدا شدن استقلال فوری ایران از آن امپراتوری نبود، اما به هر حال ایران را وارد یک فضای معقلی کرد. سقوط بنی عباس همراه با ورود مغول‌ها به ایران بود؛ یعنی به تبع این اتفاق، عنصر ایرانی نسبت جدیدی با قوم مهاجم اتخاذ کرد. تحول دیگر دوره‌ی صفویه است که لایه‌ی شیعی عنصر ایرانی، برای اولین بار در تاریخ، از حاشیه‌ی قدرت سیاسی به هسته‌ی قدرت سیاسی دعوت شد و افق جدیدی به دست آمد.

چهارمین و آخرین تحول در ایران انقلاب اسلامی است که با توجه به ویژگی‌های خاصی که دارد، فضای متفاوتی نسبت به فضای عصر مشروطه و نسبت به فضای صفویه ایجاد کرده است. در حوزه‌ی نظام اندیشه‌ای نیز این تغییرات قابل بررسی است. لذا تاریخ معاصر ما از

انقلاب اسلامی آغاز می‌شود. اما از آنجا که زمان اندکی از انقلاب اسلامی می‌گذرد و هنوز بازیگران انقلاب اسلامی در حال رقم زدن بازی تاریخی خویش هستند، نمیتوانیم از انقلاب اسلامی شروع کنیم و بگوییم انقلاب اسلامی، آغاز تاریخ معاصر ماست.

لذا من آغاز تاریخ معاصر را دوره‌ی صفویه می‌دانم و بر این باورم که مناسبات تحولات این پانصد سال اخیر را باید در ریشه‌ی تحولی که در صفویه اتفاق افتاد، جستجو کرد. یعنی اگر جنگ‌های ایران و روس، نهضت‌های آزادی بخش قاجار، نهضت بزرگ مشروطه و یا جلوتر نهضت حضرت امام (ره) را می‌خواهیم بررسی کنیم، همه‌ی این‌ها در ذیل نگاهی است که برای عنصری ایرانی در صفویه اتفاق افتاد، و آن نگاه، نگاه شیعی معطوف به افق مهدویت است. شاید ۵۰ سال بعد که بسیاری از بازیگران صدر انقلاب اسلامی وجود نخواهند داشت و بسیاری از پرونده‌های انقلاب اسلامی بسته خواهد شد، بتوان آغاز تاریخ معاصر را از سال ۱۳۵۷ یعنی انقلاب اسلامی دانست.

راجع به بخش دوم سؤالتان باید بگویم که من آغاز غرب‌زدگی ما را از صفویه نمی‌دانم، بلکه ما باید برای صفویه عنوانی مانند گار انتخاب کنیم که من فکر می‌کنم «رنسانس شیعی» مناسب باشد.

به نظر من سه رنسانس در تاریخ وجود دارد. یکی رنسانس غربی‌ها در قرن ۱۴ و ۱۵ میلادی است، که در مورد آن بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند. البته با تمامی این نوشته‌ها و گفته‌ها تردیدی جدی درباره‌ی رنسانس غربی وجود دارد که آیا واقعا اتفاقی که در اروپا افتاد رنسانس غربی بود یا رنسانس اسلامی دو جغرافیای غرب؟ عامل اصلی تحولات آن دوره، ورود اندیشه‌های اسلامی به عالم غرب است. اروپایی‌ها قرن ۱۱ تا ۱۴ میلادی را قرون ترجمه نام نهاده‌اند؛ یعنی ترجمه‌ی علوم اسلامی به لاتین. افکار اسلامی در دنیای غرب تحول ایجاد کرد. اکثر قنواوی ارتداد و قتل و تکفیر و در دستگاه کلیسا در این سه قرن است؛ سه قرنی که ورود فکر اسلامی به عالم غرب آشوب ایجاد کرده است. حتی اگر نتوان این ادعا را کرد که رنسانس غربی، رنسانس اسلامی در جغرافیای غرب است. می‌توان یکی از سه رنسانس در تاریخ بشر را رنسانس غربی دانست.

رنسانس دوم، رنسانس اسلام سنی است که در قرن ۲ تا ۵ هجری قمری در جغرافیای عالم اسلامی و البته در سرزمین غرب - اسپانیا و آندلس - بیشتر اتفاق افتاد. از قضا ما مسلمانان نیز نام این قرون را قرون ترجمه گذاشته‌ایم. در این قرون در جای جای امپراتوری اسلامی دارالترجمه‌هایی به پا شد و آثار یونانی وارد عالم اسلام شد. ورود این اندیشه‌ها به عالم اسلامی سروصدایی به پا کرد که در بخش‌هایی از

خصوصاً این دید در زمان شاهان اولیه صفویه، یعنی شاه اسماعیل و شاه طهماسب تا شاه عباس اتفاق افتاد. اینها به ما رشد دادند و بنا به دلایلی این رشد به اروپای مسیحی هم رسید. ما در دوران صفویه در شرایطی قرار داشتیم که ناگزیر بودیم خودمان را مستقل از امپراتوری عثمانی سنی ثبت کنیم. بنا به دلایلی هم ناگزیر بودیم که با مسیحیت اروپایی وارد ائتلاف سیاسی شویم. من بر خلاف نگاه دکتر شریعتی و حتی دکتر سید حمید روحانی در «کتاب نهضت امام خمینی» که رفتن به سراغ مسیحیان را ضعف شاهان صفوی تلقی می‌کنند، این را نوعی خودآگاهی سیاسی و تا حدودی خودآگاهی مذهبی شاهان صفوی می‌دانم که بسیار هوشمندانه با مسیحیت وارد ائتلاف سیاسی و اقتصادی شده و توانسته‌اند خود را تثبیت و از عثمانی جدا کنند و یک واحد به لحاظ مذهبی مستقل از امپراتوری اسلامی سنی شکل دهند.

ما در عصر صفویه ضمن روابط تقریباً زیادی که با عالم مسیحیت اروپایی برقرار کردیم، استغناي خود را نسبت به اروپا کاملاً حفظ کردیم. ریشه‌ی این استغنا و استقلال هم رشد تمدنی ما بود. ما نیازی نمی‌دیدیم که به اروپا باج بدهیم. بعضی از سفرنامه‌های اروپایی که آن موقع نوشته شده است، مثل شاردن، کمپفر و حتی تاورنیه، نشان می‌دهد که ما در نسبت با غرب در جایگاه تمدنی بالاتری قرار داشتیم. شاردن به عنوان مثال می‌گوید که پاریس چه دارد که من به پاریس برگردم، اصفهان چه از اروپا کم دارد که من اصفهان را ترک کرده و به اروپا بروم. بسیاری از سیاحانی که به اصفهان آمده‌اند، مبهوت تمدن ما شده‌اند و همه ایران را آباد دیده‌اند.

لذا در عصر صفویه اگر چه ارتباط ما با غرب زیاد بود، ما هیچ‌گونه غرب‌زدگی یا شیفتگی یا واادادگی نسبت به غرب نمی‌بینیم. از نظر من آغاز واادادگی ما نسبت به غرب برمی‌گردد به پیامدهای شکستی که در ابتدای قاجار در جنگ با روس داشتیم. در جنگ ایران و روس، عنصر ایرانی سنگ تمام گذاشت. عالمان دینی فتوایی تاریخی دادند و در این جنگ شرکت کردند. کسی مانند سید مجاهد، فتوا داد که «کشتگان در رکاب عباس میرزا در جنگ کفار روس، در حکم کشتگان در کربلا در رکاب امام حسین‌اند». بعد هم کفن پوشید و پیاده به تهران آمد و در جنگ‌های ایران و روس شرکت کرد. ایرانی‌ها در جنگ شرکت کردند و فرماندهی ارشد جنگ فرسود لایقی مثل عباس میرزا بود. با همه‌ی این مؤلفه‌های مثبت، ما در جنگ شکست خوردیم. جدا شدن حداقل هفده ایالت ایران و ضمیمه شدن آن به روسیه، نوعی تحقیر را بر عنصر ایرانی رقم زد.

دلایل شکست ما در جنگ جدای از مسائل خردی که در دربار فتحعلی‌شاه می‌گذشت -انتقام‌جویی‌ها و کینه‌ورزی‌های شخصی نسبت به عباس میرزا، پشتیبانی نکردن از جبهه‌ی جنگ و خیانت- نابرابری امکانات جنگی ما بود؛ ما با اسلحه‌هایی ابتدایی می‌جنگیدیم و دشمن مجهز بود. شکست سنگین در جنگ نوعی تحقیر روانی را بر عنصر ایرانی رقم زد که در نتیجه‌ی آن، عقلای قوم ایرانی به فکر فرو رفتند و نسخه‌ای برای آینده‌ی ایران پیچیدند که با وجود آگاهانه بودنش پیامدهای خوبی در پی نداشت -که دلایل تاریخی خود را دارد. طرح نسخه را بزرگان مثل قائم مقام فراهانی و امیرکبیر ریختند و تلاش کردند ایران را به سلاح‌ها و تکنیک‌های جدید مجهز کنند. دارالفنون نیز به همین دلیل راه‌اندازی شد. مستشاران و معلم‌ان غربی

عالم اسلامی نیز همراه با خشونت بود و نتیجه‌ی آن زایشی شد که در عالم اسلامی به وجود آمد؛ مسلمانان ابتکارات و اختراعاتی را ثبت کردند که می‌توان مجموعه‌ی آن‌ها را یک تمدن نامید. شاید این واژه در مورد آن تحول به کار نرفته است، اما حتی غربی‌ها نیز از این مقطع از تاریخ ما تحت عنوان «دوره‌ی زرین تاریخ اسلام» یاد کرده‌اند.

رنسانس سوم که من تحت عنوان رنسانس شیعی از آن یاد می‌کنم، مربوط به عصر صفویه است. ما در این عصر در حوزه‌های مختلف علمی رشد کردیم. در هنر، در علوم قرآنی، در اصول، در فقه، و حتی در شعر. لکن شعر نه در جغرافیای ایران بلکه توسط شاعران ایرانی در دربار تیموریان هند رشد کرد. لکن غربی‌ها این رنسانس شیعی را ندیدند، جز معدودی از سفرنامه‌نویسان و سیاحان اروپایی که در دوره‌ی صفویه به ایران و به‌ویژه به اصفهان آمدند و از تحولات این دوره تحت عنوان یک تمدن یاد کردند. از این موارد استثنایی مثل «شاردن» و این‌ها که بگذریم، می‌توان گفت که اروپاییان این تحول بزرگ اسلامی را ندیدند و در این کار تعمد هم دارند. البته نه به این علت که چون شیعی است، آن را ندیدند و تنها رنسانس سنی را دیدند؛ بلکه دلیلش این است که بخش قابل توجهی از زایشی که در رنسانس سنی به وجود آمد، معلول توجه عنصر اسلامی به عنصر غربی بود. ما در رنسانس اسلام سنی در یکی از مکاتب بزرگ غرب یعنی آتن و یونان تلمذ کرده بودیم. شاید توجه اروپایی‌ها به رنسانس سنی به این مسئله برگردد که به مسلمانان پیام دهند شما در عقبه‌ی تاریخی‌تان یکبار رشد کردید و آن هم زمانی بود که در یکی از مکاتب غربی تلمذ کردید. اگر می‌خواهید دوباره رشد کنید و دوباره به زایش فکری برسید، بیایید و زانو بزنید. برای این مدعا بنده قرائتی دارم.

اما چرا صفویه را ندیدند؟ ما در صفویه به هیچ‌نحو و امدار هیچ لایه‌ای از اندیشه‌ی غرب نیستیم. زایشی که در صفویه صورت گرفته است یک زایش کاملاً درون اسلامی و بلکه بیشتر درون مذهبی و شیعی است. ما حتی و امدار عالم اهل سنت هم نیستیم.

رشد ما در عصر صفویه و مهم‌تر از آن خودآگاهی ما به این رشد می‌تواند به ضرر غرب باشد. چون به ما نقطه و پایگاهی را نشان می‌دهد که می‌توانیم با اعتماد و تکیه بر آن، مسیری را در تاریخ طی کنیم؛ مسیری که جوهر آن استغناي از غرب و عالم سنی است. و این پیامد خوبی برای آن‌ها نیست. این است که دوره‌ی صفویه در تاریخ‌نگاری اروپایی‌ها دربرای ایران دیده نشده است. در تاریخ‌نگاری سنی‌ها هم چنین اتفاقی افتاده است و نوعی کینه در آن مشاهده می‌شود.

متأسفانه روشنفکران شیعی، یعنی آن‌هایی که به لحاظ فکری وابسته به بلوک غرب بودند، هم‌وای یا ادبیات غرب و ادبیات اهل سنت به صفویه حمله کردند. شاید این حمله ناخواسته هم بوده است. کسانی مانند دکتر شریعتی به‌ویژه در کتاب «تشیع صفوی و تشیع علوی» و آقای خاتمی در کتاب «آیین و اندیشه در کام خودکامگی» و سایر حمله‌هایی از این جنس که به صفویه کرده‌اند، نشان می‌دهد که به لحاظ فکری در ذیل گفتمان غرب‌اند و صفویه را ندیده‌اند.

رنسانس شیعی تقریباً هم‌زمان با رنسانس اروپایی است و من از همین جا وارد بحث غرب یا غرب‌زدگی می‌شوم. رنسانس اروپایی کمی جلوتر از رنسانس شیعی است، اما تقریباً هم‌زمانند. در نتیجه‌ی این دو رنسانس، افق دید انسان اروپایی و ایرانی عوض می‌شود. در ایران

دو نگاه

من آغاز تاریخ معاصر را دوره‌ی صفویه می‌دانم و بر این باورم که مناسبات تحولات این پانصد سال اخیر را باید در ریشه‌ی تحولی که در صفویه اتفاق افتاد، جستجو کرد. یعنی اگر جنگ‌های ایران و روس، نهضت‌های آزادی بخش قاجار، نهضت بزرگ مشروطه و یا جلوتر نهضت حضرت امام (ره) را می‌خواهیم بررسی کنیم، همه‌ی این‌ها در ذیل نگاهی است که برای عنصری ایرانی در صفویه اتفاق افتاد، و آن نگاه، نگاه شیعی معطوف به افق مهدویت است

فکری باعث غرب زدگی ما شدند؟

عوامل فکری در طول این عامل قدرت‌اند. البته شاید بتوان عامل دیگری در عرض عامل قدرت در آغاز غرب زدگی مان ذکر کرد که تا حدی هم در آن عامل مقصر نبودیم. همان گونه که مطرح شد مواجهه ما با غرب جدید تکنیکی بود؛ وقتی با اندیشه‌ی دینی راهبر جامعه‌ی آن دوره به این تکنیک نگاه کنیم، چیز منفی و مذمومی در تکنیک نمی‌بینیم که مانع میل پیدا کردن مردم له آن شود.

برخلاف آنچه که جریان روشنفکری ادعا کرده است که علت عقب‌ماندگی ما این است که جریان دینی، یعنی عالمان دینی با علم و تکنیک مخالفت کردند و ما دیر وارد فضای علم و تکنیک جدید شدیم، اتفاقاً جریان دینی ما به لحاظ پیشی اجتهادی که داشت، مانعی بر سر میل ما نسبت به استفاده از این تکنیک ایجاد نکرد و حتی هم با جریان دینی بود.

ما امروز در عصر انقلاب و در قرن بیست و یکم می‌توانیم نگاه‌ها و توجه‌هایی دقیق‌تر و عالمانه‌تر و فیلسوفانه‌تر به مسئله‌ی ارتباط تکنیک و قدرت، جامعه و فرهنگ داشته باشیم. نباید به خودمان این حق را بدهیم که بزرگان فکری دینی خودمان را محاکمه کنیم که چرا آن موقع به این ارتباط توجه نکردند. تکنیک غرب که دو سست سال قبل در ایران جلوه کرد، یک تکنیک بسیط بود و خیلی سخت بود که ما بتوانیم آن موقع به پیامدهای منفی تکنیک در متن پیامدهای مثبتش توجه داشته باشیم.

در دنیای غرب نیز وقتی تکنیک جدید ظهور کرد، متفکران دنیای غرب هم متوجه لایه‌ها و پیامدهای منفی آن نبودند. با توسعه‌ی تکنولوژی و بروز مشکلاتی از قبیل آلودگی محیط زیست و ... بود که این پرسش ایجاد شد که آیا این تکنیک و تکنولوژی برای رشد جامعه‌ی بشری و برای ایجاد بسط یک تمدن مفید است. آن وقت چه طور ممکن است که ما در مواجهه با لایه‌ی بسیار کم‌رنگ‌تر تکنیکی که در دنیای غرب وجود داشت، عالمان دینی مان را متهم کنیم که چرا نگفتید که این تکنیک غرب پیامدهای منفی هم دارد.

البته ممکن است محدود مخالفت‌هایی در لایه‌های پایین‌تر از طرف یک آخوند شیعی صورت گرفته باشد؛ اما در لایه‌ی اجتهادی و در لایه‌ی مرجعیت شیعه - لایه‌ای که جامعه‌ی ایرانی به لحاظ مذهبی جهت‌گیری کلان تاریخی خود را با این لایه تنظیم می‌کرد - مخالفتی با تکنولوژی غرب نداریم. حتی عالمان ما خود راهبر ما به سوی تکنیک بودند؛ یعنی گفتند استفاده کنید، خوب است و پیامدهای مثبت دارد.

مثلاً ناصرالدین شاه از مجتهد مقیم تهران استفتا می‌کند که می‌خواهیم از تهران به ری راه آهن بکشیم، نظر شما چیست؟ تصریح کرده است که بکشید، دیر است. درست در زمانی که مجتهد ما این فتوا را می‌دهد، روشنفکران مخالف ناصرالدین شاه که در استانبول مقیم هستند در روزنامه‌ی خود علیه راه آهن مطلب می‌نویسند که چرا دارید راه آهن می‌کشید؟

یا مثلاً در تاریخ‌نگاری روشنفکری آمده است که علما با مدارس نوین مخالفت کردند. پدر مدارس نوین «میرزا حسن رشدیه» است. میرزا حسن رشدیه کسی است که مرحوم «میرزا جواد آقای تبریزی» مرجع تقلید مقیم خطه‌ی آذربایجان در دوره‌ی ناصرالدین شاه - که در قضیه‌ی نهضت تنباکو ناصرالدین شاه زیر فشار ایشان خیلی زود قبول کرد که

دعوت شدند تا تکنیک غربی را به ما یاد دهند. همچنین دانشجویانی به اروپا اعزام شدند تا علوم و تکنیک غربی را یاد بگیرند؛ اما متأسفانه دانشجویانی که به آنجا رفتند، دچار یک بهت تمدنی شده و خود را وادادند. یکی از دلایل ایسن وادادگی بی‌اطلاعی از تاریخ ایران بود. حتی قبلی‌ی از آن‌ها مسیحی شدند. دانشجویانی هم که در دارالفنون با مستشاران غربی تربیت شدند، خیانتی در حق امثال امیرکبیر کردند که باعث کنار زده شدن و حتی کشته شدن آن‌ها شد.

سرنخ فکری دانشجویانی که به غرب فرستاده بودیم و هم دانشجویانی که در ایران تربیت می‌کردیم، به دست غربی‌ها افتاد. اکثریت قریب به اتفاق فارغ التحصیلان دارالفنون همان روشنفکران غرب‌زده‌ای هستند که در عصر مشروطه مهم‌ترین خیانت را به جریان دیانت و جریان استقلال کشور ما کردند.

آغاز غرب‌زدگی ما از همان جایی شروع شد که ما آن نقطه‌ی عطف آگاهی ما و آن رجال آگاه را از دست دادیم. البته در عهد قاجار درست در شرایطی که نسبت به فضای تمدنی صفویه در حال افول بودیم، دنیای غرب با آن رنسانس غربی، گام به گام نتایج مثبت خود را در صنعت و تکنیک و ... رو می‌کرد. این نتایج عنصر اروپایی را برای حضور در دنیای شرق، از جمله ایران، قدرتمندتر می‌کرد. نگاه ما و ورود ما به غرب جدید در پس یک شکست است. آغاز ارتباط ما با غرب تکنولوژیک قرن هجده و نوزده به لحاظ روحی و روانی در یک شرایط ضعف بود. یعنی ما چون شکست خورده‌ایم، در برابر اروپا زانو زدیم و این آغاز مثبتی برای جریان روشنفکری نبود.

اولین مواجهه‌ی ما با غرب در این فضای روانی منفی، مواجهه با لایه‌ی تکنیکی غرب بود، نه با لایه‌ی فکری آن. ما اولین بار غرب جدید را در سلاح و توپ و تانک دیدیم و بعد در ابزار تکنیکی همچون ماشین، تلگراف و ریل راه آهن دیدیم؛ یعنی بهت تمدنی دانشجویان ما در اروپا یک بهت تکنیکی است. بی‌آنکه این پرسش به ذهن ما بیاید که چه فکری منجر به این تکنیک شده است. در همان زمان به کتاب «گفتار در روش» دکارت که توسط میرزا اسحاق لاله‌زاری به فارسی ترجمه شد، هیچ‌گونه توجهی نمی‌شود و حال آنکه غرب جدید به لحاظ فکری بر شاخ فلسفه‌ی دکارت سوار است. این کتاب دکارت در حکومت ناصرالدین شاه به فارسی ترجمه شد و مورد توجه هیچ یک از نخبگان ما قرار نگرفت.

آن‌قدر این ترجمه در انزوا ماند که وقتی برای بار دوم مترجم دیگر این کتاب را ترجمه کرد، نه مترجم دوم و نه نخبگان، هیچ‌یک متوجه نبودند که این کتاب پیش از آن نیز ترجمه شده بود. حتی این کتاب برای بار سوم نیز ترجمه شد که در آن هیچ اشاره‌ای به این نشده است که این کتاب قبلاً دو بار ترجمه شده است! این کتاب سه بار در ایران ترجمه شده است و هر سه بار هم در غربت و انزوا بوده است.

ما خیلی دیر سراغ فکر غرب رفتیم و این ضعف دیگری برای جریان غرب‌زدگی و روشنفکری است که جدای از فضای انفعال آغازین که در کفه‌ی شکست برای ما رخ داد، در «به سراغ غرب رفتن» هم درست عمل نکرده و به سراغ لایه‌ی تکنیکی غرب رفتیم. البته شاید روشنفکران ما هم مقصر نبودند؛ چون به‌طور طبیعی انسان با همان لایه‌ای از تمدن غربی مواجه می‌شود که بیشتر محسوس و ملموس است.

به‌جز عامل قدرت و شکست از روس، چه عواملی و از جمله عوامل

دو نگاه

ما در صفویه به هیچ نحو و امدار هیچ لایه‌ای از اندیشه‌ی غرب نیستیم. زایشی که در صفویه صورت گرفته است یک زایش کاملاً درون اسلامی و بلکه بیشتر درون مذهبی و شیعی است. ما حتی و امدار عالم اهل سنت هم نیستیم

هر مرحله با یک چهره:

نخستین مرحله و نخستین چهره‌ی ورود غرب به عالم ایرانی، چهره‌ی کلامی-مسیحی غرب است. چهره‌ای است که بیشتر در عصر صفویه تا ابتدای قاجار شاهدش هستیم؛ چهره‌ای است که مسیحون‌های مسیحی به ایران می‌آیند و از مسیحیت دفاع می‌کنند. لسان حضور آن‌ها لسان کلامی است و به تأسیس کلیسا و برپا کردن مدارس می‌پردازند و در اوج آن نگارش کتاب‌هایی علیه اسلام است.

جریان دینی با این چهره‌ی غرب مواجهه‌ی فوق‌العاده فعالانه نشان داد. حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان در عصر صفویه بسیار قوی عمل کرد. عالمان شیعی جلسات مناظره‌ی متعدد، از جمله ده‌ها جلسه‌ی مناظره در درون کاخ صفوی با کشیش‌های مسیحی راه انداختند.

اوج تبلیغات در عصر و زمان «هنری مارتین» و اوایل قاجار و دوره‌ی فتحعلی شاه قاجار است. او یک کشیش انگلیسی است که به هندوستان رفته و انجیل را به فارسی ترجمه کرده است. بعد به شیراز آمده و کتابی به نام «میزان‌الحق» مشابه کتاب «آیات شیطانی» نوشته است. با این تفاوت که کتاب آیات شیطانی در نقد قرآن است و کتاب «میزان‌الحق» در نقد پیغمبر خاتم است. آن قدر فضای دینی آن موقع نشاط داشت و فعال بود که در فاصله‌ی نزدیک به ده سال، قریب به سی نقد بر این کتاب نوشته شد؛ آن هم توسط بزرگان و مراجع تقلیدی همچون میرزای قمی، ملا احمد نراقی، ملا احمد کرمانشاهی و ...

این چهره‌ی غرب، کم‌ترین راندمان را در ایران داشت. طبق سفرنامه‌ها و گزارش‌هایی که خود غربی‌ها نوشته‌اند، در سیصد سال حضور پررنگ چهره‌ی کلامی-مسیحی غرب در ایران، نتوانسته‌اند حتی سی ایرانی را مسیحی کنند.

دومین چهره‌ی ورود غرب به ایران چهره‌ی سیاسی، نظامی و اقتصادی‌اش است که در ابتدای قاجار شروع می‌شود و تا آستانه‌ی مشروطه ادامه دارد. تبلور این چهره همان است که در جنگ‌های ایران و روس اشاره شد؛ بعد هم در قراردادهای ننگینی است که یکی پس از دیگری در عهد قاجار بر ما تحمیل شد.

تقابل جریان دینی ما در برابر این چهره، راه‌اندازی جنبش‌های آزادی‌بخش بود که بسیار موفق بود. حتی در همان جنگ‌های ایران و روس که ما شکست خوردیم، اگر از زاویه‌ی دیگری نگاه کنیم، اوج پیروزی ما بود. واقعیت قضیه این بود که روسیه به ایران حمله نکرد که هفده ایالت ما را بگیرد، بلکه حمله کرد که اثر مسیحیت پترکبیر تا دریای عمان برسد! روسیه می‌خواست خود را به دریای آزاد وصل کند؛ قدرت و انگیزه‌ی این را هم داشت. جامعه‌ی مللی در کار نبود و هر کشور قدرتی می‌توانست به هر جایی حمله کند و خاک آنجا را گرفته، ضمیمه‌ی خودش کند.

رسائل و فتاوی‌ای جهادی عالمان دینی و حضور عالمان دینی و مراجع تقلید در این جنگ‌ها باعث شد مقاومت ایران آن قدر بالا برود، که کشوری که حمله کرده است تا به دریای عمان برسد، تنها هفده ایالت به‌دست آورد. البته عدد هفده به دلیل تمرکز جمعیت در شمال و نزدیکی شهرها به یکدیگر است و از نظر جغرافیای خیلی وسعت ندارد. ما ناراحتیم که چرا همان را هم از ما گرفتند؛ اما در هر حال وقتی از این زاویه نگاه می‌کنید، خود این جنگ‌های ایران و روس یک توفیق و یک پیروزی برای ما است.

خطه‌ی آذربایجان را از قرارداد تنباکو استثناء بکند و بعد ایشان فشار آورد و گفت که نه تنها در خطه‌ی آذربایجان، بلکه در کل ایران قرارداد باید لغو شود- او را به بیروت فرستاد تا مدارس نوین را یاد بگیرد و در ایران تأسیس کند. او به مدت دو سال با بودجه‌ای که میرزا جواد آقای تبریزی از وجوهات شرعی به ایشان می‌داد به بیروت رفت تا علوم جدید را یاد بگیرد. اما وقتی به بیروت رفت، جذب فراماسونری شده و بی‌دین شد. وقتی به تبریز برگشت، میرزا جواد آقای تبریزی دید این آقای دین شده است؛ لذا به او اجازه نداد که در تبریز مدارس نوین تأسیس کند و مخالفت کرد. در واقع با مدارس نوین مخالفت نکرد، بلکه مخالف این بود که حلقه‌ی علم و دانش به دست چند بابی فراماسونر بیفتد.

البته در شهرها و مناطق دیگری همچون اصفهان از همین‌ها استقبال کردند که بیایند مدارس نوین را ایجاد کنند. بزرگانی همچون مرحوم «آقا نجفی اصفهانی» خودش از این‌ها دعوت کرد که مدارس نوین را در اصفهان راه‌اندازی کنند. آن‌ها آمدند راه‌اندازی کردند.

ما امروز در ساحت انقلاب اسلامی و در قرن بیست و یکم راحت است که به علما نقد بزنیم؛ اما واقعیت قضیه این است که دویست سال قبل با همان مبانی فقه و اجتهاد، یک فقیه چگونه می‌تواند درباره‌ی چیزی که در یک تمدن دیگر درست شده و کارآمد است نظر دهد؟ خیلی سخت بوده است که یک مجتهد یا متفکر حتی در دنیای غرب متوجه بشود که این تکنیک ختنی نیست و این تکنیک حامل یک بار فرهنگی است.

۴ **دوره‌های که تحت عنوان رنسانس غربی از آن نام بردید، می‌بینیم که بر اثر تعاملات ما با غرب، ما غربی می‌شویم. آیا این مسئله تنها به خاطر ورود محصولات غربی به ایران بوده است، یا تحولات در کلیه‌ی ساحت‌ها بوده است؟**

غربی شدن ما در تعامل با غرب به جنس تعامل بستگی دارد؛ مثلاً در قرن دوم هجری قمری که با غرب وارد تعامل شدیم، این ما بودیم که به طرف یونان رفتیم، یونان به طرف ما نیامد. این ما بودیم که رفتیم سراغ اندیشه‌های یونانی و آن‌ها را گرفتیم. خود اینکه ما رفتیم، یعنی اینکه ما در یک نقطه‌ی فعالی ایستاده بودیم.

۴ **علل قابل‌ی‌ما در دوران گذشته چه بوده است که منحط نشدیم؟ یعنی ما چه داشتیم؟**

فضای عالم اسلامی به لحاظ فکری در آن موقع نشاط دارد. اگر چه در بنی‌امیه و بنی‌عباس آغاز انحطاط عالم اسلامی است، اما این انحطاط هنوز به اندازه‌ای نشده است که نشاط فکر اسلامی را بگیرد؛ یعنی آموزه‌های اسلامی هنوز ناب و دست اول است؛ زایش و پویش دارد. ضمناً مواجهه‌ی ما با اندیشه‌ی یونانی یک مواجهه‌ی بسیط است و این مواجهه‌ی ما مواجهه‌ی فکری است.

من در مجموع، مواجهه‌ی عنصر ایرانی و به‌ویژه لایه‌ی تفکر دینی‌اش را با اندیشه‌ی غرب، یک مواجهه‌ی تکاملی و مثبت می‌بینم. یعنی وقتی پانصد سال مواجهه‌ی ما را با غرب جدید، از صفویه تا انقلاب اسلامی را مطالعه می‌کنید، می‌بینید این حرکت تکاملی بوده است. ورود غرب جدید به عالم ایران در سه مرحله صورت گرفته است و

دو نگاه

در عصر صفویه اگر چه

ارتباط ما با غرب

زیاد بود، ما هیچ‌گونه

غرب‌زدگی یا شیفتگی یا

وادادگی نسبت به غرب

نمی‌بینیم. از نظر من آغاز

وادادگی ما نسبت به غرب

برمی‌گردد به پیامدهای

شکستی که در ابتدای

قاجار در جنگ با روس

داشتیم

برای مظفرالدین شاه نامه دادند که لازم است شاه و دستگاه دیوان سالاری هم از پارچه‌های این شرکت استفاده کنند. هشت مرجع تقلید مقیم بلاد مختلف ایران بیانیه‌ی مشترکی دادند که متعهد می‌شویم خطبه‌ی عقد و طلاق کسانی که از پارچه‌های این شرکت استفاده نمی‌کنند، نمی‌خوانیم، معاملات آن‌ها را ثبت نمی‌کنیم - در آن زمان معاملات و خرید و فروش‌ها در خانه‌ی علما ثبت می‌شد و چیزی به نام اداره‌ی ثبت احوال وجود نداشت - بر جنازه‌ی آن‌ها نماز نمی‌خوانیم، کفن و دفن آن‌ها را بر عهده نمی‌گیریم و به مهمانی آن‌ها نمی‌رویم. این اوج خودآگاهی اقتصادی ما در برابر چهره‌ی سیاسی، نظامی و اقتصادی غرب است. این روند به نظر من رو به تعالی بوده است.

سومین چهره‌ی غرب در ایران چهره‌ی نرم‌افزاری، فکری و فرهنگی است که در آستانه‌ی مشروطه وارد ایران شد و تا انقلاب اسلامی ادامه داشت که همراه با ادبیات آزادی، برابری، مساوات، حکومت مشروطه، حقوق ملت و... بود.

جریان دینی ما در برابر این چهره‌ی غرب تولید دهه‌ها رساله‌ی فقه سیاسی بود که در عصر مشروطه همچون رساله‌ی «تنبیه الامه و تنزیه المله» مرحوم نائینی بود. مسئله‌ی بیشتر این رساله‌ها این بود که جایگاه مردم چیست؟ آزادی، برابری و مساوات یعنی چه؟ حکومت شوریه یا حکومت مشروطه و حکومت استبداد به چه معناست؟ نقش دین و نقش علما در حکومت چیست؟ این‌ها به‌عنوان پادزهری مناسب در برابر غرب تبیین کردند.

در مشروطه پیکره‌ی کامل غرب وارد ایران شد؛ یعنی در هر سه لایه‌ی کلامی-مسیحی، لایه‌ی سیاسی، نظامی و اقتصادی و لایه‌ی نرم‌افزاری و فکری. از مشروطه تا انقلاب اسلامی، عنصر ایرانی فرصت داشت در این پیکره تأمل و نسبت خود را با آن مشخص کند.

پیروزی انقلاب اسلامی این را نشان داد که ما از این پیکره رد شدیم؛ ما با انقلاب اسلامی از کلیت غرب گذر کردیم. رنگ غرب در پیکر تاریخ ما بود و ما با پیروزی انقلاب اسلامی از کلیت آن رد شدیم. من این را نمی‌پذیرم که حرکت تاریخی ما کاملاً غرب‌زده بوده است. درست است که لایه‌ی از اجتماع ما - لایه‌ی روشنفکری - واداده است و همچنان هم غربی است، اما حرکت تاریخی و جهت‌گیری تاریخی ما معطوف به غرب نیست. ما غرب را رد کرده‌ایم و پشت سر گذاشته‌ایم. حرکت کلان تاریخی ما در پانصد سال اخیر حرکتی تکاملی بوده است. حتی در مقایسه با رنسانس سنی حرکت مثبت و رو به جلو بوده است. این حرکت بر محور خودآگاهی دینی ما و بر محور جریان فکر دینی ما هم بوده است؛ ما باید این کلان‌نگری را در حرکت تاریخی‌مان داشته باشیم.

در قرون استعمار قرن ۱۷، ۱۸ و ۱۹ میلادی - تمام جغرافیای عالم اسلام به استثنای ایران، مستعمره شده است. درست است استعمار در این قرون ضربات سنگینی به ما وارد ساخته است؛ اما ما هیچ موقع مستعمره‌ی رسمی بیگانه نشدیم. دلیلش این است که جریان دینی ما فعال و عنصر ایرانی بیدار بوده است و در مواجهه با غرب حرکت و مقاومت خوبی داشته است؛ این یعنی حرکت ما رو به جلو بوده است. ما باید این کلان‌نگری را داشته باشیم و ادبیات را خیلی منفی نکنیم. ■

از جنبش‌های آزادی‌بخش این دوران می‌توان از نهضت «میرزا مسیح مجتهد تهرانی»، نهضت ضد ماسونی «ملاعلی کنی» و «سید صالح عرب»، نهضت «میرزای شیرازی»، خودآگاهی اقتصادی ما در شرکت اسلامی و... را نام برد. برآیند این نهضت‌ها نوعی خودآگاهی سیاسی، نظامی و اقتصادی در برابر سلطه‌ی غرب است و واقع این است که موفق است. چیزی نزدیک به صد قرارداد ننگین در عصر قاجار علیه ما بسته شد که قریب به هفتاد تا هشتاد مورد از این قراردادها هیچ‌وقت عملی نشد. دلیل آن فشار علمای دینی بود. آن‌ها قراردادهای ننگین زیادی به ما تحمیل می‌کردند، اما خیلی از این قراردادها را ما به‌هم زدیم.

متأسفانه ما تنها تعداد کمی از این نهضت‌های بزرگ را در تاریخ‌مان ذکر می‌کنیم. مثلاً لغو قرارداد «رژ و تالیوت» را با سروصدا در تاریخ‌نگاری خود می‌آوریم، اما ده‌ها قرارداد خرد و کلان دیگر هست که علما مانع شدند و صحبتی از آن‌ها نیست. مثلاً خیلی‌ها نمی‌دانند نهضت ضد ماسونی چیست؟ حتی تعبیر نهضت «میرزا مسیح مجتهد تهرانی» در تاریخ‌نگاری ما نه تنها تحت عنوان نهضت یاد نشده است، بلکه تحت عنوان ماجرای قتل «گری بایدوف» آمده است؛ یعنی ما یک نهضت دینی را به کشته‌شدن یک فرد روسی تقلیل داده‌ایم. به این قضیه توجه نداریم که گری بایدوف بعد از جنگ‌های ایران و روس به ایران آمد، در آن زمان روحیه‌ی عنصر ایرانی بسیار خراب بود و دشمن آن‌قدر رو داشت که گری بایدوف که تنها یک سفیر بود، وارد کاخ فتحعلی شاه قاجار شد و به شاه اهانت کرد با چکمه داخل کاخ شد و بعد برخی از زنان گرجی را که شوهران ایرانی داشتند به سفارت احضار و به آن‌ها تجاوز کرد. این خبر که به مجتهد مقیم پایتخت، میرزا مسیح مجتهد تهرانی، رسید فتوا داد که این‌ها باید کشته شوند. بازار تعطیل شد و مردم به سفارت روس حمله کردند، نه تنها گری بایدوف، بلکه ۲۲ دیپلمات روسی همراه او را همه‌شان یک‌جا کشتند و سفارت یک کشور بیگانه‌ی قلدر گرفته شد؛ چیزی در رده‌ی فتح لانه‌ی جاسوسی آمریکا. این کار آن‌قدر با توفیق انجام شد که کشور روسیه که در جنگ با عثمانی بود و نمی‌خواست جبهه‌ی دیگری باز کند، تیمی را به ایران فرستاد تا از ملت ایران عذرخواهی کنند؛ با اینکه ایران دیپلمات‌های آن‌ها را کشته بود.

این اولین باری است که عنصر ایرانی با تکیه بر فتوای یک مجتهد، بدون هرگونه دخالت عنصر دربار، به جلگ یک کشور بیگانه رفته است. این قضیه نه تنها یک نوع خودآگاهی برای عنصر ایرانی به وجود آورد، بلکه می‌توان گفت توفیق تمام نهضت‌های دینی پس از آن مرسوم توفیق نهضت میرزا مسیح مجتهد تهرانی است. این بدان معناست که ما حرکتی رو به جلو داشته‌ایم.

شرکت اسلامی‌یهی اصفهان نیز در سال ۱۳۳۰ هجری قمری، یعنی شش، هفت سال بعد از نهضت تنباکو توسط آقا نجفی اصفهانی، رئیس حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان و مرجع تقلید مقیم این خطه، با همکاری تجار اصفهانی و تهرانی تأسیس شد و در شهرهایی همچون بمبئی، دهلی، قاهره، بغداد، سن پترزبورگ، مسکو، برلین، ژنو، لندن، پاریس و... نمایندگی فروش داشت؛ چیزی شبیه شرکت‌های فراملیتی امروز. اساس نامه‌ی این شرکت ۲۲ بند دارد که در چندین بند آن، این خودآگاهی اقتصادی تصریح شده است. در اساس نامه آمده است که ما این شرکت را برای قطع ید استعمار راه انداخته‌ایم؛ برای اینکه مردم ما در ملبوسات خود وابسته به بیگانه نشوند.

چند دهه مجتهد فتوا دادند که مردم باید از پارچه‌های این شرکت استفاده کنند. این عمل منحصر به فرد است. چند تن از مراجع تقلید از نجف



دو نگاه

برخلاف آنچه که جریان روشنفکری ادعا کرده است که علت عقب‌ماندگی ما این است که جریان دینی، یعنی عالمان دینی با علم و تکنیک مخالفت کردند و ما دیر وارد فضای علم و تکنیک جدید شدیم، اتفاقاً جریان دینی ما به لحاظ بینشی اجتهادی که داشت، مانعی بر سر میل ما نسبت به استفاده از این تکنیک ایجاد نکرد و حق هم با جریان دینی بود

پی‌نوشت

۱- رئیس مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات اسلامی فتوح